

تصحیح «رسالة هجو ثالث» صادقی بیک افشار

عظامحمد رادمنش*

ملوک پهلوانزاده**

چکیده

هجو که در تاریخ ادبیات فارسی میان اکثر شاعران رواج داشته، گاه متوجه شعر آنها می‌شده است. از معروف‌ترین رساله‌های اعتراضیه یا هجو شعرها، رساله *سهو/لسان* شریف تبریزی (شاعر قرن دهم هجری) در خرده‌گیری از شعر استادش لسانی شیرازی است. حیدری تبریزی نیز در پاسخ و رد آن، در رساله *لسان‌الغیب*، به شریف اعتراض کرد؛ اما صادقی‌بیک افشار، نقاش و شاعر عصر صفوی (۹۴۰-۱۰۱۸ یا ۱۰۲۲ق) در رساله‌ای با عنوان *هجو ثالث*، *لسان‌الغیب* را مورد اعتراض و خرده‌گیری قرار داد. در این مقاله پس از معرفی شاعران دخیل در این ماجرا، متن رساله *هجو ثالث* صادقی بیک که از روی نسخه موجود در کتابخانه اهدایی محمد نخجوانی به کتابخانه ملی تبریز (به شماره ۳۶) و با مقابله آن با نسخه کتابخانه ملی ملک (به شماره ۶۳۲۵) تصحیح شده است، ارائه می‌شود.

* استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد
** دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد

واژه‌های کلیدی: صادقی‌بیک افشار، رساله هجو ثالث، حیدری تبریزی، لسان‌الغیب، شریف تبریزی، سهواللسان، لسانی شیرازی، هجو شعر.

یکی از انواع شعر فارسی هجو است که در لغت به معنی نکوهیدن و معایب کسی را برشمردن است و در مقابل مدح به کار می‌رود. در شعر انتقادی، شاعر معایب و نارساییهای اخلاقی و رفتاری فردی یا اجتماعی را به صورت هجو یا به زبان هزل و طنز بیان می‌کند (رک: رزمجو ۱۳۷۰).

رویاری و تقابل شاعران و نویسندگان با یکدیگر، در ادبیات همه ملت‌ها از جمله ادبیات فارسی امری باسابقه و دیرآشناست. این تقابلها که به دلایل مختلف به وجود می‌آمده است، گاه به دشمنی و مهاجات میان آنها می‌انجامیده است. گاه این مهاجه متوجه صفات ظاهری فرد بوده و گاه متوجه صفات اخلاقی وی، یا موارد دیگر. گاهی نیز رویکرد هجو شاعران به شعر همدیگر بوده است که البته این نوع توجه به شعر، با مسأله نقد و اصلاح یک شعر به منظور شناساندن معایب و مزایای آن و در نتیجه بهبود شعر شاعر، متفاوت است و می‌باید آن را از مقوله هجوهای شخصی دانست نه نقد به معنی اصطلاحی آن.

از جمله این هجو شعرها باید به *لسان‌القول* رشکی اشاره کرد. رشکی از مریدان ضمیری اصفهانی بود و چون میان ضمیری و محتشم کاشانی خصومت و رقابت بود، رشکی به اغوای ضمیری، رساله‌ای موسوم به *لسان‌القول* ترتیب داد و در آن ابیاتی بی معنی به محتشم منسوب کرد و شعر او را نکوهید (← نهاوندی، مآثر، بخش ۳، ص ۷۲۵).

نمونه دیگر این هجو شعرها، رساله *سهواللسان* شریف تبریزی (شاعر قرن دهم هجری) در خرده‌گیری از شعر استادش، لسانی شیرازی، است که حیدری تبریزی در پاسخ و رد آن، رساله‌ای موسوم به *لسان‌الغیب* نگاشت. احمد گلچین‌معانی، در مقاله‌ای، به همراه بررسی جریان تقار و خصومتی که میان این چند شاعر رخ داده بود، *سهواللسان* شریف را نیز چاپ کرده است (نک: گلچین‌معانی ۱۳۴۲).

صادقی‌بیک افشار، نقاش و شاعر عصر صفوی (۹۴۰-۱۰۱۸ یا ۱۰۲۲ ق) نیز

در رساله‌ای با عنوان هجو ثالث، لسان‌الغیب حیدری تبریزی را مورد اعتراض و خرده‌گیری قرار داده است که در پایان این جستار، متن مصحح آن خواهد آمد؛ اما پیش از آن، اطلاعاتی در مورد شاعران دخیل در این ماجرا، ارائه می‌شود. شریف تبریزی — سلسله‌جنبان این رساله‌های اعتراضیه — از غزلسرایان آذربایجان و شاعری هجاگو بوده است. تقی‌الدین کاشی به تحول تدریجی شعر وی چنین اشاره می‌کند:

در اندک‌زمانی مشرب سخنش از خار و خاشاک نقصان، صافی گشت و نتایج خاطر وقاد و ضمیر روشنش از افکار اقران و اکفا درگذشت چنانچه میزان اشعار در فن شاعری او را صاحب وقوف دانسته «کاشانی، خلاصه، ص ۵۶۸».

سام‌میرزا که از معاصران بوده و فوتش را در سال ۹۵۶ دانسته، نیز شعر او را تحسین کرده و گفته است: «شریف تبریزی، شرافت سخنانش از دیوانش معلوم می‌گردد و طراوت کلماتش در طی کلام فصاحت آیاتش معلوم می‌شود» (سام‌میرزا، تحفه، ص ۱۲۱).

شریف تبریزی هجاهای معروفی سروده بوده است که از جمله آنها به هجو شاه نعمت‌الله ثانی (← دولت‌آبادی ۱۳۵۵: ۴۳۰) و هجو غیاث‌الدین علی کهره (اوحدی، عرفات، ج ۳، ص ۱۹۳۵) می‌توان اشاره کرد.

صادقی‌بیک که در رساله هجو ثالث از وی جانب‌داری می‌کند، در تذکره مجمع‌الخواص او را از اواسط‌الناس و شاعری هموار و پخته می‌داند و در مورد هجویه وی در مورد غیاث‌الدین می‌گوید: «به عقیده من از وقتی که بنیاد هجو گذارده شده، چنین شعر درست و بی‌عیب گفته نشده، بلکه کسی هم نمی‌تواند بگوید» (صادقی، مجمع، ص ۱۴۷-۱۴۸).

نیش هجاگویی شریف تبریزی، خاطر استادش، لسانی شیرازی، را نیز آزوده است. صادقی بیک می‌گوید که او مقداری از ابیات سست استاد خود را جمع کرد و با تضمین آنها در رساله‌ای به نام سهول‌اللسان، لسانی را هجو کرد (همان، ص ۱۴۸). برخی نیز گفته‌اند ابیاتی که شریف از لسانی جمع کرده بود، از لسانی

نبوده و شریف وانمود کرده است که این مجموعه از سخنان سست لسانی جمع‌آوری شده است (نک: حقیقت ۱۳۶۸: ۶۵/۴). سام میرزا نیز معتقد است که شریف ابیاتی بی‌معنی را به لسانی نسبت داده است اما «چون سوگند به غلاظ و شداد می‌خورد که این معنی به اغوای جمعی مفتن که عقل در وادی ایشان حیرتی دارد سمت ظهور یافت، امید که روح پرفتوح مولانا نیز ازو این معذرت را بپذیرد» (سام میرزا، تحفه، ص ۱۲۱).

اکثر کسانی که این واقعه را متذکر شده‌اند، مانند صادقی‌بیک و سام میرزا، این کار را ترک ادب و بی‌روشی وی دانسته‌اند. مولانا عبدالباقی نهاوندی می‌نویسد: الحق از مروت و انصاف دور بود که حقوق لسانی را منظور نداشته این جرئت و بی‌ادبی کند و به آن شاعر قادرسخن که در طرز غزل، سعدی زمان خود و در قصیده نیز امتیاز تمام از امثال و اقران داشت... اهانت نماید (نهاوندی، مآثر، بخش ۳، ص ۷۲۲).

مرگ شریف در جوانی را نیز سزای همین کار وی دانسته‌اند: «گویند نفرین لسانی، بهار عمرش را به صرصر فنا داد» (صادقی، مجمع، ص ۱۴۸)؛ چنان‌که مرگ «رشکی» را نیز به جزای بی‌ادبی وی نسبت به محتشم کاشانی دانسته‌اند (← نهاوندی، مآثر، بخش ۳، ص ۷۲۵).

اما لسانی شیرازی که زخم‌خورده تیغ هجو شاگرد خویش است، به تصریح اکثر صاحبان تذکره، اصالتاً شیرازی اما موطنش تبریز بود. صاحب عرفات‌العاشقین در وصف وی چنین داد سخن می‌دهد:

شاعری قادر، کامل بیان، با طلاقت لسان، عالی طبیعت، بامزه‌فکرت است. در طرز متأخرین آن نادر زمان خود، تصرفات عظیمه نموده سخن را در تازه‌گوییها به این طرز اول وی در رسانیده. و او در این امر اقتدا به بابا فغانی و شهیدی و خواجه حافظ کرده (اوحدی، عرفات، ج ۵، ص ۳۲۵۷).

لسانی مجموعه‌ای از رباعیات شهر آشوب در وصف شهر تبریز و وصف عشق و

دل و ساقی و پیشه‌وران این شهر نیز سروده است (← حقیقت ۱۳۶۸: ۶۵/۴). وی را مردی درویش‌نهاد و پاکیزه‌اعتقاد، متقی، عارف، عاشق‌پیشه، از خود گذشته و بزرگوار و مستجاب‌الدعوه معرفی کرده‌اند و داستانی از مستجاب‌الدعوه بودن وی نیز نقل کرده‌اند (← اوحدی، عرفات، ج ۵، ص ۳۲۵۷). صادقی بیک در مجمع‌الخواص (ص ۱۳۲-۱۳۳) در باره وی چنین می‌گوید: «عاشق مستحق محروم مانند وی کم پیدا می‌شود... آدمی خوش‌عقیده بود. مستغنی‌اللقاب است.» علاوه بر این، وی را از معتقدان به خاندان عصمت و طهارت دانسته‌اند که قصاید بسیاری در مدح حضرت علی سروده است و چاشنی درویش و عاشقی به اشعارش حلاوتی خاص بخشیده است (← رازی، هفت اقلیم، ج ۱، ص ۲۳۰). قاضی نورالله شوشتری داستان زیر را در باره اعتقادات وی نقل می‌کند:

گویند به واسطه اخلاصی که نسبت به ائمه داشته، تاج دوازده‌ترک شاهی را از سر نمی‌نهاد، تا آنکه سلطان سلیمان خان قانونی عثمانی در سال ۹۴۰ یا ۹۴۱ق عزیمت تسخیر تبریز کرده. اتفاقاً در آن موقع لسانی در مسجد جامع تبریز، مشغول تعقیب نماز بوده و چون خبر نزدیکی سلطان را شنید، دست از تعقیب کشیده و دعا نمود که خدایا من تاب برداشتن این تاج را ندارم مرا به درگاه رحمت خود واصل گردان. پس سر به سجده نهاد و جان به حضرت جانان سپرده (شوشتری، مجالس، ص ۶۹۶).

این دو بیت را از وی نقل کرده‌اند:

بیداری که زلف تو نبود برابرم با صد هزار خواب پریشان برابر است
هرگز غبار خاطر موری نبوده‌ام این سلطنت به ملک سلیمان برابر است
(به نقل از: نهانندی، مآثر، بخش ۳، ص ۷۲۶)

به واسطه همین اعتقاد قلبی است که معتقدند مرگ شریف در اثر بی‌حرمتی به وی بوده است. گویا هجو شریف نیز در حق وی کارگر نشده است:

چون شرفت و حالت مولانا لسانی به جهت ایبات عالیه زیاده از آن بود که به مجرد

آن مزخرفات، نقصی به اشعار او رسد، شهرتی نکرد بلکه باعث خجلت شریف شد و اهل عالم خصوصاً اهل تبریز زبان به طعن و ملامتش گشودند (همان، ۷۲۳).

اما شریف تبریزی رساله سهواللسان را با زبان طعن و تمسخر چنین آغاز می‌کند: غرض از این کلمات آن است که عندلیب گلزار معانی اَعنی مولانا لسانی، شاعری است نادر و در اثر شعر قادر:

ز شعرهای ترش آب خضر منفعَل است مسیح از نفس روح پرورش خجل است
فامّا در حالتی که گرم سخن بوده بیتی چند فرموده که به صورت ظاهر بی‌معنی است ولی در عالم باطن تأویلی دارد که او نیک می‌داند، چنان‌که درین معنی گفته‌اند: المعنی فی بطن الشاعر.

دفتر شعر لسانی ای شریف باغ معنی را گل نورسته است
فهم کس در بیتهایش ره نیافت زانکه هر یک خانه‌ای در بسته است

چون این خاکسار ضایع‌روزگار دید که از اشعار آن بزرگوار، بیتی چند که قریب‌الفهم بود مشهور گشت و ابیات مغلّش مستور ماند، از غایت ارادتی که بدان حضرت داشت غیرتش نگذاشت که زاده طبع شریف و بکر فکر لطیف آن واجب‌التعریف در پرده توقیف بماند. آخر کار چاره چنین دید که آن واردات غیبی را از روی اخلاص به طرزی خاص تضمین سازد، چنان‌که صحبت‌آرای خاص و عام گردد.

نگیری سهو بر شعر لسانی که شعر او همه سهواللسان است»

(نقل از: گلچین معانی ۱۳۴۳: ۱۲-۱۳)

پس از این مقدمه، شریف ابیاتی از لسانی را می‌آورد و در همان وزن و قافیه با جواب دادن به آنها، بر شعر وی زبان تمسخر می‌گشاید. برای نمونه:

شب ز احباب جدا بودم و تا نیم‌شبی خوابم از محنت مهجوری احباب نبرد
تا که این بیت لسانی به زبان آوردم خنده‌ام آمد و تا صبح‌گهم خواب نبرد:

«دوش بر یاد تو در کنج خموشی مردم هیچکس این سگ دیوانه به مهتاب نبرد»

(همان: ۱۳)

خرده‌گیری شریف بر شعر لسانی بی‌پاسخ نماند و حیدری تبریزی، شاعر قرن دهم هجری و شاگرد لسانی، که به روش وی شعر می‌سرود، به پاسخ برخاست. وی در ابتدای جوانی در بازار تبریز به سراجی اشتغال داشت، اما پس از آن از جمله تجار تبریز شد و سفرهای متعددی به هند کرد. تقی‌الدین کاشی که معاصر وی بوده و شرح حال مستوفایی از وی ارائه کرده است، به سفرهای وی به هند و مقبولیت وی نزد هندیان و اقامت نکردنش در موطن خویش اشاره دارد (همان: ۴۵۹-۴۶۰). میان وی و وحشی نیز مهاجراتی رخ داده و وحشی یک مثنوی تمام در هجو وی گفته است (دولت‌آبادی ۱۳۵۵: ۳۱۹).

عبدالباقی نهاوندی (مأثر، بخش ۳، ص ۷۲۲) وی را به دقت طبع و لطافت سلیقه و موزونیت ذاتی و فطرت اصلی، خوش‌صحبتی و آداب‌دانی و شیرین‌زبانی می‌ستاید؛ اما تقی کاشی که او را عامی می‌داند، می‌گوید: «وی ابیات خوب که مستعدان خوش‌کنند ندارد لیکن خود می‌گوید اشعار مرا در هند بسیار می‌خوانند خصوصاً لسان الغیب مولانا لسانی که در برابر سهو اللسان شریف نوشته‌ام» (نقل از: گلچین معانی ۱۳۴۲: ۴۵۹-۴۶۰).

کاشی همچنین ماجرای جالبی را از برخوردش با وی بیان می‌کند:

در شهر سنهٔ خمس و ثمانین و تسعمائه در دارالمؤمنین کاشان به صحبت وی رسیدیم. دیوان غزلی تمام کرده مشتمل بر شش هزار بیت و اشعار بسیار از آنجا می‌خواند که اکثر آن را در عاشقی و ذوق زرگرپسری سلطان‌حسین نام گفته بود و اعتقادی بیش از حد به آن منظومات داشت و التماس می‌نمود که اکثر آن را در این خلاصه ثبت گردانم (همانجا).

از آثار حیدری، کلیات، مثنوی جنگ‌نامهٔ گجرات، مثنوی سیر و سلوک و لسان الغیب را یاد کرده‌اند (← دولت‌آبادی ۱۳۵۵: ۳۲۱).

حیدری که شاگرد لسانی بود، به منظور حمایت از استادش در برابر هجویه شریف تبریزی، بعضی ابیات سست شریف را برگزید و به همراه بعضی ابیات برگزیده و خوب لسانی، آنها را در *لسان‌الغیب* تضمین کرد تا بدین وسیله توانایی لسانی و اشتباه شریف را به اثبات رساند. هرچند برخی گفته‌اند:

حیدری را هرگز رتبه اشعار به پایه شریف نمی‌رسیده و حتی در حق وی بدگمان نیز بوده‌اند چنانکه حکیم بدیعی تبریزی گفته است:

حیدری گر شعر مردم را تمامی می‌برد نیست غم چون هست ظاهر دزدی پنهان او
عاقبت می‌گیرد از وی هر کسی اشعار کاغذ و جلدی به او می‌ماند از دیوان او»

(گلچین معانی ۱۳۴۲: ۴۶)

صادق‌بیک افشار اگرچه در *مجمع‌الخواص* (ص ۲۱۷) حیدری را مردی خوش صحبت می‌داند که صحبتش از شعرش گرمتر بوده است؛ اما در برابر رساله *لسان‌الغیب* وی موضع‌گیری می‌کند و از مولانا شریف جانبداری می‌کند. سبک وی در این رساله برعکس سبک *سهو‌اللسان* شریف است. شریف ابیاتی از لسانی را به طریق تضمین می‌آورد و آن را به باد استهزا می‌گیرد، اما صادق‌بیک ابیات برگزیده‌ای از شریف را به طریق تضمین می‌آورد و ضمن نکوهیدن حیدری که این ابیات را نکوهیده است، شریف را می‌ستاید.

آذر بیگدلی (آتشکده، ص ۱۱۶) *سهو‌اللسان* شریف را از مقوله «تزریق» دانسته است. تزریق نوعی تقلید مسخره‌آمیز و مضحک (نقیضه) است که در آن شاعر با به کار گرفتن کلماتی بامعنی، ابیاتی موزون و مقفا، اما به کلی فاقد معنا، به استقبال اشعار جدّ متقدمان یا معاصران در همان سبک، قالب و وزن می‌رود (نیکویخت ۱۳۸۰: ۱۰۹).

هجو ثالث صادق‌بیک، اگرچه مانند نقیضه‌ها مطابق وزن و قافیه و ردیف نمونه اصلی آن یعنی اشعار شریف سروده شده است، اما تنها در حمایت شعر شریف با تضمین شعر او و تخطئه حیدری است و دیگر شرایط نقیضه‌ها و محاجه‌های شعری را ندارد.

متن رساله هجو ثالث از روی نسخه موجود در کتابخانه اهدایی محمد نخجوانی به کتابخانه ملی تبریز به شماره ۳۶ (سیدیونسی ۱۳۵۰: ۱۱۲۳-۱۱۲۹) و با مقابله با نسخه کتابخانه ملی ملک به شماره ۶۳۲۵ (افشار و دانش‌پژوه ۱۳۶۴: ۶۷۵) تصحیح شده است.

هجو ثالث

[۵۰۴] لله الحمد که ضمیر منیر غواصان بحر معانی و طوطیان شکرستان سخندانی، آینه‌ای است باصفا بلکه جامی است جهان‌نما. بر رای منیر^۱ روشن ضمیران، مخفی و مستور نماند که چون مولانا شریف از غایت لطافت طبع شریف و ذهن لطیف، بیتی چند از ابیات خسرو ثانی سخندانی یعنی مولانا لسانی بیرون آورده و در سلک نظم کشیده و سهواللسانش نام کرده؛ اما بعد شبی در مجمعی که شمع شبستان وصال، از اشعار لمعات جمال برافروخته بود و پر و بال پروانه فراق را به آتش حرمان سوخته و خورشید چهره ناز سر از گریبان صبح صادق نیاز برآورده بود و هجوم نجوم هجران از پرتو آن روی به عدم نهاده، القصه مجمعی بود که آفتاب عالمتاب از تاب رخسار حضار مجلس، برقع شام بر رخ انداخته بود و ماه از شرم آن خورشید طلعتان به زیر پرده صبح، چهره خود نهان ساخته بود و آن نسخه به طریق تحفه در کف^۲ گل‌گذاران [بود] و چون دفتر غنچه [۵۰۵] به نسیم گفتار از هم می‌گشودند و از روی شکفتگی به یکدیگر می‌نمودند. در اثنای آن کلمات، نظر آن صاحب‌عیاران بازار سخنوری بر رساله حیدری که در باب مولانا شریف تبریزی شکرریزی نموده‌اند افتاد و به مطالعه مشغول گشتند؛ اما از آنجا که^۳ مهربانی و ذره‌پروری حیدری نسبت به مولانا لسانی بوده، صد برابر آن در باره بی‌هنری مولانا شریف کوشیده. چون یاران بر مضمون آن کلمات مطلع گشتند، زبان تعرض به ایذای حیدری گشودند و روی توجه به جانب این کمینه کرده گفتند تو در باره مولانا شریف چه می‌گویی؟ گفتم:

^۴ ز شعرهای ترش آب خضر منفعلست نسیم از نفس روح پرورش خجلست

چون اثر اعتقاد و انصاف ازین کمینه به ظهور آمد، از روی تکلف نمودند که رساله‌ای بگوی و اشعار شریف^۵ را به طریق قطعه بیان نما. هرچند این بیچاره در پناه اینک^۶

شعر^۷

مکرر گرچه سحرآمیز باشد طبیعت را ملال‌انگیز باشد
گریخت، آن عزیزان، سر راه به حکم این حدیث از جانب دیگر گرفتند که
«لَا تُنْتَنِي إِلَّا فَقْدُ تَنْلَتْ». به عذر «المأمور معذور»، بیتی چند به طریق قطعه مرقوم
ساختم و هجو ثالثش نام کردم؛ امید که دیده صلاح در اصلاح آن گشایند و قلم
عفو و غطا بر خط خطای آن کشند.

بیت

به عیب کس مگشا دیده گر هنر داری [۵۰۵پ] که عیب دیدن اهل هنر زی‌هنریست
چو ترک عیب کسان هست رهبر^۸ هر کس که بست دیده ز عیب کسان ز عیب بریست
و الحمد لله وحده.

ای حیدری ز جهل چو ملا شریف را هر جا رسیده بی‌هنر اظهار کرده‌ای
هست از تو دور رسم سخن بلکه خویش را شاعر به ریش و جبّه و دستار کرده‌ای
تا کرده‌ای مذمت این شعر دلپذیر خود را به پیش اهل سخن خوار کرده‌ای:
«آزار من به یاری اغیار کرده‌ای یک مرحمت نکرده صد آزار کرده‌ای
از عزت رقیب شکایت نمی‌کنم زین شکوه می‌کنم که مرا خوار کرده‌ای»

چو از بهر شریف ای حیدری هجوی بیان کردی

ز من اکنون بیان حسب حال خویشتن بشنو

نه ای چون از رموز معنی سر سخن آگه

مکن دیگر مذمت اهل معنی را سخن بشنو:

«کهن شد قصهٔ مجنون، حدیث درد من بشنو
به هر افسانه‌ای ضایع مکن خود را^۹ سخن بشنو
زبان حال اگر دانی به کوه بیستون بگذر
ز هر سنگی به رنگی شرح درد کوهکن بشنو»

شبی در کنج محنت یادم از هجو شریف آمد
به طعن حیدری هر دم سخن بنیاد می‌کردم
به خاطر می‌رساندم گفتهٔ نظم شریف اما
بدین ابیات رنگین هر زمانش یاد می‌کردم:
«غمش^{۱۰} در سینه جا می‌کرد و دل را شاد می‌کردم
به تشریف بلا جان را مبارک باد می‌کردم»

[۵۰۶]

حیدری مستی^{۱۱} از اندیشهٔ پیمانهٔ جهل
بس بود هجو تو این بیت ز اشعار^{۱۲} شریف
«مژده دادی که علاج دل زار تو کنم
به ز جان نیست متاعی من سودازده را
شاید از هجو اگر دفع خمار تو کنم
که رقم سازم و هر لحظه به کار تو کنم:
غمگسار تو شوم چارهٔ کار تو کنم
که به شکرانهٔ این مژده نثار تو کنم»

حیدری بهر لسانی گفته‌ای هجو شریف
گوش کن این مطلع پرسوز سحرآمیز او
«کی غم عاشق به گشت باغ و صحرا می‌رود
آخر عمر شریف است ای صبا رو پیش یار
کی ز پستی پایهٔ قدر تو بالا می‌رود
گر به سنگ خاره می‌خوانیش از جا می‌رود:
عشق ما با اوست غم با اوست هر جا می‌رود
گو یک امروزش مران از در که فردا می‌رود»

ای حیدری از گرمی گفتار بیرهیز
تا لب ز پی طعنه این نکته گشودی
«ای دل ز تف آه بسوز اهل هوس را
روزی که شوم کشته فغانی نکند کس»^{۱۴}
با منصب پروانه چکارست مگس را
گشتی هدف تیر ملامت همه کس را:
خار ره آن گل میسندان همه کس را^{۱۳}
معلوم شود بی کسی من همه کس را»

اگر بودی تو را از نکته‌دانی حیدری بهره
ز گفتار شریف از آدمی بیت دویی بشنو
نمی‌بودی به طعن نکته‌دانان سخن مایل
چو حیوانان ز تفتیش سخندانی مشو غافل:

«به عالم عشقبازی با پریرویان سنگین دل

عجب دردیست بی‌درمان عجب رنجیست بی‌حاصل

به کام دل دو روزی چون توانم زندگی کردن

که باشد یار بدخو چرخ ظالم عمر مستعجل»

[۵۰۶پ]

کجا شریف و کجا حیدری؟ تعالی الله!
دو بیت از سخنان شریفم آمد یاد
«مدام درد و غم از ساغر الم خوردم
نمی‌شود که نشویم کتاب زهد شریف
ز هجو گفتن او صادقی به هم خوردم
چنان‌که خون دل از دیده دم‌به‌دم خوردم:
ز عمر خویش شدم سیر بس که غم خوردم
به مصحف رخ مشکین‌خطان قسم خوردم»

کرده‌ای طعن شریف ای حیدری از جاهلی^{۱۵}
شرمت از نظم چنین نامد که از عین حفا
«پیش او خوارم که ظاهر کرده‌ام^{۱۶} اسرار عشق
گر زلال خضر شربت گردد و عیسی طیب
دفتر نظم تو زان خالی است از گفتار عشق
می‌توانش گفت بحر گوهر اسرار عشق:
ظاهراً کفر است در پیش بتان اظهار عشق
تا نمی‌میرد نمی‌یابد شفا بیمار عشق»

اگر بعد از شریف از حیدری بیت دویی سر زد
مدان از اهل معنی صادقی آن مرد نادان را
که خر چون در علفزار افتد از افغان نیاساید
ز کتف خویشتن چون دور بیند بار پالان را
تو هم در کار او کن بی‌ریا این شعر دلکش را
که دارد منفعل از جانفزایی آب حیوان را:
«نه از درد دلم تر ساخت جانان چشم فتان را
برای کشتن من داد آبی تیغ مژگان را»

تا شنیدم از زبان حیدری هجو شریف
سوختم هر جا که دیدم دفتر شعر شریف
ناگه آمد به خاطر این سخن از شعر او
«هر که را دیدم به راز عشق محرم ساختم»
بزم عیش خویش ازین معنی چو ماتم ساختم
در سواد دیده کحل چشم پر نم ساختم
بهر ریش خاطر پردرد مرهم ساختم:
خویش را در عاشقی رسوای عالم ساختم»

[۵۰۷ر]

اگر لافد ز علم شاعرین حیدری مشنو
به عیب صاحب این شعر شیرین دیده
«به باغ خوبی آن گل، وه چه حسن بی‌بدل دارد
مکن باور که او در شعر علم بی عمل دارد
که در کام دل اهل سخن طعم عسل دارد:
که از وصف رخس هر غنچه جزوی در بغل دارد
ز دوران مرگ می‌خواهم حیاتم می‌دهد بی او
فلک بسیار از ینسان لطفهای بی‌محل دارد»

شریف ای حیدری کی می‌شود از هجو تو در هم
به پیشش گفته‌های حشو تو با دست پنداری

چو کوران خویش را در چاه طعن افکنده‌ای، چشمت
بدین شعر شریف او نیفتادست پنداری:
«هجوم آورده غم، طوفان بیدادست پنداری
مرا روز وداع این غم آبادست پنداری
لبش بوسیده‌ام در حالت مستی کنون با من
نمی‌گوید سخن، آن حالتش یادست پنداری»

نیستی چون در سخن مثل شریف ای حیدری
هر نفس چون خودپسندان موجب اظهار چیست؟
کام جان خویش شیرین کن ازین شعر شریف
تا که دانی چاشنی شربت گفتار چیست:
«گر منم^{۱۷} از ناکسان، از من کسان را عار چیست؟
دوست دشمن آشنا بیگانه از اغیار چیست؟
ای مسلمانان ز عشقم توبه فرمودن چه سود؟
کافر عشقم نمی‌دانم که استغفار چیست»

ز [بی حیثیتی] هجو شریف ای حیدری کردی
علو قدر فهمت تا کجا بودست دانستم
نگشتی منفعل زین گفته‌های دلپسند او
همه اندیشه‌ات روی و ریا بودست دانستم:
«کمند زلف او دام بلا بودست دانستم
گشاد از چین او جستن خطا بودست دانستم
به مردن هم دل پردرد را تسکین نشد حاصل
بلای عشق درد بی‌دوا بودست دانستم»

[۵۰۷پ]

هر دم زیان خویش بی طعنه شریف
کاری بکن که نظم تو یابد قبول طبع
«از خود بیر ز غیر بریدن چه فایده؟
از خاطر شریف چو بیرون نمی روی
ای حیدری به هرزه کشیدن چه فایده؟
ورنه سخن به طعنه شنیدن چه
جان پاره ساز، جامه دریدن چه فایده؟
پنهان میان خلق رمیدن چه فایده؟»^{۱۸}

دوش چون صادقی متاع سخن
دیدم اشعار اهل نظم، شریف
«از خود بیر ز غیر بریدن چه فایده؟
از خاطر شریف چو بیرون نمی روی
به ترازوی فکر سنجیدم
طرز شعر تو را پسندیدم
جان پاره ساز، جامه دریدن چه فایده؟
پنهان میان خلق رمیدن چه فایده؟»^{۱۹}

تمت

پی نوشتها

۱. م: اضافه دارد: آن.
۲. م: اضافه دارد: آن.
۳. م: اضافه دارد: عالم.
۴. م: اضافه دارد: بیت. بیت از رساله سهو اللسان شریف تبریزی است (تصحیح احمد گلچین معانی، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، س ۱۶، بهار ۱۳۴۳، ص ۱۷-۱۹).
۵. م: اشعار شریف شریف.
۶. م: پناه این بیت که.
۷. م: نظم.
۸. م: از هنر، که مفهوم تر است.
۹. م: افسانه عمر خود مکن ضایع.

۱۰. م: غمت.
۱۱. در اساس: هستی. متن از «م» انتخاب شد.
۱۲. م: ایبات.
۱۳. در مقاله گلچین معانی، بدین صورت آمده است: میسند این همه خس را.
۱۴. در مقاله گلچین معانی، بدین صورت آمده است: روزی که دهم جان و فغانی نکند کس.
۱۵. م: در چایکی (?).
۱۶. در اساس: کرده، اما «کرده ام» مناسب تر است.
۱۷. م: نیم.
۱۸. اساس این بیت را ندارد و جای آن را خالی گذاشته است. متن از «م» اضافه شد.
۱۹. اساس این بیت را ندارد و جای آن را خالی گذاشته است. متن از «م» اضافه شد.

منابع

- آذر بیگدلی، لطفعلی بیگ، آتشکده آذر، به کوشش سیدحسین سادات ناصری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۶ ش.
- افشار، ایرج و دانش پژوه، محمدتقی، ۱۳۶۴، فهرست نسخه های خطی کتابخانه ملی ملک، ج ۴، تهران، نشر هنر.
- اوحدی بلیانی، تقی الدین، تذکره عرفات العاشقین و عرصات العارفین، تحقیق و تصحیح سید محسن ناجی نصرآبادی، تهران، اساطیر، ۱۳۸۸ ش.
- حقیقت، عبدالرفیع، ۱۳۶۸، تاریخ نهضت های فکری ایرانیان، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
- دولت آبادی، عزیز، ۱۳۵۵، سخنوران آذربایجان، تبریز، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
- رازی، امین احمد، تذکره هفت اقلیم، به کوشش محمدرضا طاهری، تهران، سروش، ۱۳۷۸.
- سام میرزا صفوی، تذکره تحفه سامی، به تصحیح و مقابله وحید دستگردی، تهران، مطبعه ارمغان، ۱۳۱۴.
- سید یونسی، میر ودود، ۱۳۵۰، فهرست کتابخانه ملی تبریز، کتابخانه ملی تبریز.
- شوشتری، سید نورالله، مجالس المؤمنین، تهران، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۶۵.
- صادقی کتابدار، مجمع الخواص، ترجمه عبدالرسول خیامپور، تبریز، چاپخانه اختر شمال، ۱۳۲۷.
- صادقی بیگ افشار، کلیات، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک به شماره ۶۳۲۵.

تصحیح «رسالة هجو ثالث» صادقی بیک افشار / ۱۰۱

- صادقی بیک افشار، کلیات، نسخه خطی کتابخانه ملی تبریز، کتابخانه اهدایی محمد نخجوانی، شماره ۳۶.
- کاشانی، میر تقی‌الدین، خلاصه‌الاشعار و زبدة‌الافکار (بخش کاشان)، به کوشش عبدالعلی ادیب برومند و محمدحسین نصیری کهنمویی، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۴.
- گلچین معانی، احمد، ۱۳۴۲، «شریف تبریزی»، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، س ۱۵، ص ۴۵۶ - ۴۶۶.
- گلچین معانی، احمد، ۱۳۴۳، «شریف تبریزی»، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، س ۱۶، ص ۱۷ - ۱۹.
- نهاوندی، عبدالباقی، مآثر رحیمی، به اهتمام عبدالحسین نوایی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱.
- نیکویخت، ناصر، ۱۳۸۰، هجو در شعر فارسی، تهران، دانشگاه تهران.